

میهن

در چند سال پیش ازین فرهنگستان ایران واژه فارسی میهن را بجای واژه نازی وطن برگزید از آن تاریخ بعد در نوشته های میهن بکار میرود اما در گفتگو هنوز وطن در سر زبانهاست .

ناگزیر از خوی دیرین برگشتن اندکی دشوار است ولی امید است رفته رفته بوژه میهن خوی گیریم آن را و بسا واژه های دیگر فارسی را میان خود رواج دهیم و زبان بومی ایران را کم و بیش از بیگانگان بی نیاز سازیم و در این زمینه هم بملیت خود نیروئی بخشیم .

در طی این چند سال کسی بخیال نیفتاد که تحقیقی در باره واژه میهن بکند و ریشه و بن چندین هزارساله آن را نشان بدهد و ارزش لغوی آن را بنمایاند .

شک نیست پس از شناختن واژه ای و بدرستی آن پی بردن، آنرا بوژه بیگانه بر نری خواهیم داد و بی تردید در هر مورد بکار خواهیم انداخت و پس از چندی با آن انس هم خواهیم گرفت و همین انس است که ما را به بکار بردن مشتق واژه بیگانه و ادار میکند اگر چه هم اساساً درست نباشند یا اینکه در رساندن مفهومی از واژه های فارسی برتر نباشند . از آنهاست لغت وطن که خواهیم دید مفهوم کنونی آن ، بمبنی یاتری فرانسه نو و ساختگی است و بهیچ روی رساتر از میهن نیست .

موضوع این مقاله میهن است ، معادل وطن ، سخن در ارزش لغوی

آن است نه گفتگویی در تحريك حس وطنی از قبیل ذکر حدیث :
حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيمَانِ وَ بَعْدُ مُقَيَّدٌ بِشَرْطِي سَاخْتِن وَ شَعْرُ سَعْدِي رَا يَبَادُ
كَرْدَن .

سعدیا حُبُّ وَطَنِ گرچه حدیثی است شریف

توان مرد بسختی که من این جا زادم

و پس از آن ناسخ فرستادن و بگفته شیخ بهائی استدلالُ جستن :

این وطن مصر و عراق و شام نیست این وطن شهرست کو را نام نیست
اینك گوئیم میهن و اژه است چندین هزارساله در اوستا نامه دینی
نیاکان ما که کهنترین سند کتبی ایران زمین است و در جغرافیا و
تاریخ ما و در ادبیات فارسی بسیار بکار رفته، آنچنان که پس از بر شمردن
این مآخذ خواهیم دید که میهن و اژه بی نام و نشانی نیست، ریشه و بن
استواری دارد از واژه های ساختگی دستگیر روزگار صفوی نیست و اژه است
کهنتر از تاریخ کهن سال ما پیش از سرکار آمدن مادها و هخامنشیان در
سده هفتم پیش از میلاد مسیح هم وجود داشت و اوستا گواه آنست .

در سنگ نبشته های (کنیه) شاهنشاهان هخامنشی که فقط چهارصد

و اندی از واژه های زبان آن روزگار بیادگار مانده بمیهن بر نمیخوریم
بیشك اگر از فرس هخامنشی بیش از آنچه در سنگها کنده گری شده
بما میرسد میهن را هم میدیدیم چه فرس هخامنشی و زبان اوستا اینك
تفاوت لهجه باهم دارند . اما در اوستا که کم و کاست فرس هخامنشی را
جبران کرده بالذاته ای واژه میهن بکار رفته که بخوبی میتوان مفهوم آن
را دریافت با اینکه چهار يك اوستا بما رسیده و مابقی در استیلای اسکندر
و جانشینان وی سلوکیان و در تاخت و تاز تازیان و در یورش مفلها

و تارها از میان رفته، باز بیش از بیست بار میهن در آن بجای مانده است.

میهن در اوستا مئثن^۱ آمده و بساهم مئثنیا، ولی نخستین هیئت بیشتر بکار رفته است.

بنا بقواعدی که داریم و نظایری که در بسیاری از واژه های فارسی در دست است مئثن اوستائی باید در فارسی میهن شود، چنانکه شده و در ادبیات ما بجا مانده است.

در فرهنگهای فارسی میهن در برخی بکسر میم و در برخی دیگر بفتح آن یاد شده است این اختلاف از آنجا برخاسته که در الفبای عرب حروف با صدا نیست بجای «ا» «یا» نوشته اند.

میهن باید با یای مجهول تلفظ شود چنانکه دَ اَو اوستائی در فارسی دیوشده و دَ انا دین و مئغ مئغ (ابر) گردیده و جز آن^۲، اما امروزه امتیاز یای مجهول از معروف در فارسی از میان رفته همه را با یای معروف تلفظ میکنیم چنانکه واو مجهول دَوست و پوست و خوی و بوی و جز آن را از واو معروف باز نشناخته همه را چون واو معروف بزبان میرانیم.

دیگر اینکه حرف «ث» اوستائی که در واژه مئثن هم دیده میشود در فارسی گاهی بهاء تبدیل میشود چون میشر که در فارسی مهر شده و چیشر که در فارسی چهر گردیده و گاهی به تاء و سین تغییر مییابد چنانکه گموش گمش در فارسی تخشا (کوشا) و تئری که در فارسی سه شده و جز آن و دیگر همه حرفهای آ و آ که در انجام واژه های فرس هخامنشی و اوستائی دیده میشود:

۱ - از برای اینکه این واژه ها درست خوانده شود بحروف لاتین مینگاریم

maëthana = maëthanyá

۲ - maëgha ; daëná ; daëva دین فارسی است ریشه سامی ندارد

چون اوسترا و اسپ و دنا که گذشت در فارسی اُشتر و اسب و دین شده و آ و افتاده است بنابراین مثنی آنچنان که باید در پهلوی و فارسی شده است. مثنی از ریشه فعل مَث در آمده که بمعنی جای گزیدن و ماندن است^۳ از همین مصدر است ماندن در پهلوی و فارسی. همچنین واژه مهمان از همین بنیاد است فعل مَث خود جدا گانه در اوستا بسیار آمده است اگر در لهجه های کونا کون ایران تحقیقی شود خواهد آشکار شد که از همین بنیاد لغاتی در لهجات بجا مانده چنانکه در لهجه بلوچ متک بمعنی خانه است^۴

مثنی در سراسر اوستا بکار رفته چه در آن پختی که یسنا نامیده شده و چه در پختهایی که یشت و وندیداد نامزد گردیده اند. برخی از فقرات را که در آنها این واژه آمده ترجمه میکنیم و بجای آن میهن میآوریم تا خود خوانندگان هر معنی مناسب که خواسته باشند بآن بدهند؛ پیش از ترجمه آن فقرات باید یاد آور شویم که در دین پاک نیاکان ما آنچه در جهان بیک و نغز است از بنخشايشهای ایزدی است و بمفاد «عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست» همه در خور ستایش و نیایش اند اینک پاره ۱۶ از نخستین فصل (= ها) یسنا^۵ «نوید (ستایش) میدهیم» (و خود آرا) بجای میآوریم: از برای این جاها و روستاها و چراخورها و میهن ها و آبخورها و آبها و زمینها و گیاهها و این زمین و آن آسمان و باد پاک؛ از برای ستاره (و) ماه (و) خُر (و) انیران جاودانی و از برای همه آفریدگان سپند مینو (= خرد مقدس)؛ از برای مردان پاک و زنان پاک

maët ; aspa ; ushra ; thri ; thwaxsha ; Tchithra ; mithra - ۳

Grundriss der iranischen Philologie

۴- نگاه

1 Bd. 2 Abt. s. 236

۵- هر يك از فصول یسنا را ها نامند و هر يك از فصول وندیداد را خرد مگرد.

که رداف پاکی هستند»^۶

در پاره ۱۶ از دومین ها و در پاره ۱۵ از ششمین ها از سنا با تفاوتی در افعال پاره ۱۶ از نخستین ها چنین آمده: «این جاها و روستاها و چراخورها و میهن ها و آبخورها را میستائیم»

در پاره ۱۰ از شانزدهمین های سنا گوید: میستائیم ترا مانند میهن (خودمان) ای سپندارمذ، میستائیم ترا، ای اهورا مزدا ای پاک از برای میهن از گله درست برخوردار، از مردان درست برخوردار با (آنچه) درست (و) پاک بنیاد است تا هر کسی بلند پایه تر در این میهن زست کند چه در تابستان چه در زمستان»^۷

در مهر یشت پاره ۳۸ آمده: «زبنگاههای سهمگین زبان یابند، آن میهن هائی که زیستن در آنها نشاید، در آنجا هائی که بیمانشکنان و دروغ گوینان و کسندگان پارسایان زندگی کنند»

باز در مهر یشت پاره ۴۴ آمده: «مهر را میستائیم که میهنش به پهنای زمین در جهان خاکی ساخته شده (میهنی) بزرگ، بی آزا درخشان»

۶ - از برای واژه های جا و روستا و چراخور و آبخور نگاه کنید بجلد نخستین سنا ص ۱۲۲ گزارش نگارنده .

۷ - در این پاره سپندارمذ که در اوستا سینتا آرمبیتی *spentâ ârmali* آمده بجای زمین بکار رفته سپندارمذ که از امنا سپندان یعنی فرشتگان بزرگ بشمار ست در جهان خاکی نگهدار زمین است و بسا از آن ، خود زمین اراده میشود .
« میهن از گله درست برخوردار » یعنی از برای میهنی که از گله ورمه سالم هرور است و مزدا با ارزانی دامت سیاستگزاریم و ستایش بجای می آوریم .
از تابستان و زمستان سراسر سال اراده شده چه در ایران باستان سال به بهن دوشل تقسیم میشده نگاه کنید بجلد خرده اوستا گزارش نگارنده ص ۲۰۴

فراخ بسیار یناه بخش^۸ «

باز در یاره ۵۰ آن آمده: « از برای او (مهر) دادار اهورامزدا میهن
ساخت بر زبر البرز درخشان در آنجائی که نه شب است نه تیرگی
نه باد سرد، نه گرم نه ناخوشی پرگزند، نه آرایش دیو آفریده
در یاره ۸۰ از همان یشت گوید: « توئی (ای مهر) میهن بان توئی
نگاهداری کسی که دروغ نگوید » همچنین در یاره ۱۳۸ آن گوید:
« مهر میهن کسی در آید که از برای وی پیشوای پارسا و دانا و فرما بر دار
با برسم و باز ستایش بجای آورد »^۹

در فروردین یشت یاره ۶۷ آمده: « فر و مهرها در بیکار همی
جنگند از برای جا و کاشانه شان در آنجائی که (هریک از آنان) جا و میهن
داشت آنچنان که گوئی ارتشدار دلیری ابزار جنگ بر بسته، از برای خواسته
بیک فراهم شده خوش در برداست »^{۱۰}

در وندیداد فر کرد (= فصل) ۴ یاره ۱ گوید: « کسی که بمردوام
دهنده وام برنگرداند، دزد وام بود و راهزن وام دهنده (باین میماند) که
او چه در روز، چه در شب خواسته از میهن (دیگری) از برای خوش
بر گیرد »

۸ - مهر فرشته فروغ و پاسبان عهد و پیمان است. قماش در بالای کوه مینوی البرز
دانسته شده است نگاه بجلد نخستین یشتها گزارش نگارنده ص ۳۹۲
۹ - برسم چند شاخه تر درخت است که در سر خوان بدست میگردند و شکرانه نصت
را باز میگردند یا زرمه میگردند نگاه بجلد نخستین یشتها ص ۵۵۶ و بجلد خرده
اوستا ص ۸۳

۱۰ - فروهر از ارواح جاودانی آدمی است. پس از درگذشتن مردمان به عالم بالا
صعود کند. اما هماره نگهبان و پشتیبان خانواده خود میباشد و در آغاز سال برکشی
دودمان دیرین خود فرود آید مأخذ جشن فروردین همین است نگاه بجلد نخستین
یشتها ص ۵۸۳

در فرورد ۱۹ و نبداد پاره ۳۲ که از روان بیکوکاران پس از گذشتن از پل چینوت (صراط) و رسیدن ببهشت سخن رفته چنین گوید: «روانهای پارسایان خوشنود کشته بسوی بارگاه زرین اهورامزدا (و) امشاسپندان گرایند، بسوی گرزمان، بسوی میهن اهورامزدا، بسوی میهن پاکان دیگر»

از این چند پاره که از برای نمونه یاد کردیم بخوبی معنی مثنی پیدا است که معنایی جز جابگاه و زادگاه و خان و مان و دودمان و سرای و کاشانه و زیستگاه از آن بر نمیآید در این چند پاره و در هر جایی از اوستا که این واژه میآید همین معنی بر ازنده است^{۱۱} آنچه ما امروز از آن در میابیم در یارینه هم همین را دریافتند در چند هزار سال پیش از این ایرانیان روزگاران اشکانیان و ساسانیان نیز همین معنی را بآن دادند.

اینک ببینیم در آن روزگاران که در سراسر ایران زمین اوستا کتاب دینی مینوی بوده و مؤبدان و دانایان بزرگ در کار بودند و نسبتاً به زمان انشاء اوستا نزدیک بودند و هنوز واژه های اوستا از یادها نرفته بود و دست کم معانی سنتی آنها را میدانستند، مثنی را بزبان آن زمان که پهلوی بوده چگونه گردانیدند.

گزارش (= تفسیر) پهلوی اوستا که آرا از بدخوانند پس از خود اوستا از کهنترین آثار کتبی ایران بشمار است زیرا این گزارش در روزگار اشکانیان آغاز شده، شاید در هنگام پادشاهی نخستین بلاش (۵۱ - ۷۸ میلادی) و تا انجام ساسانیان دوام داشت چه در توضیح پاره ۴۹ از فرگرد

۱۱ - در جاهای دیگر اوستا که واژه مثنی آمده، ۱ پناها ۳ پاره ۱۱۸ ها ۴ پاره ۱۳۱ ها ۷ پاره ۱۱۸ ۱۰ پاره ۱۱۷ تیر بشت پاره ۱۱ مهر بشت پاره ۷۹ و پاره ۸۱ و پاره ۱۳۶ و پاره ۱۳۷

چهارم و ندیداد از مزدك پسر بامداد که در زمان قباد (۴۹۰-۵۳۱ میلادی) خروج کرد نام برده شده است .

در گزارش (= زند = تفسیر) پاره ۱ از فرگرد چهارم و ندیداد مثن در پهلوی به مهن *mēhan* گردانیده شده و در توضیح افزوده گردیده: «دریشت کاس»، دریشت^{۱۲} در پهلوی چنانک در نامه پهلوی بندهش آمده بمعنی بژ و باره است یا قلعه و حصار^{۱۳} بنا بر این در پشت کاس یعنی پشتگاه یا پشتبان و پشت دار و پشتوان و پناهگاه .

در پاره ۲ از دهمین بسنا بجای مثن در پهلوی مان و خانک آورده و در نسخه بدلای اوستا مهن و خانک نوشته شده است همچنین در گزارش پاره ۱ از شانزدهمین ها از بسنا و در گزارش پاره ۳۲ از فرگرد نوزدهم و ندیداد و جز آن واژه مان دیده میشود چنانک میدانیم مان در فارسی بمعنی خانه است معمولاً با واژه خان آورده خان و مان با خانمان گوئیم .

نویسنک دستور نامور پارسیان که در سده دوازدهم میلادی در سنجان (از بلاد هند) میزیسته در ترجمه سانکریت اوستا مثن را به پراساد گردانیده و در هرجائی که به مثنهیا رسیده آن را به مندیر گردانیده است .

پراساد در سانکریت بمعنی خانه بزرگ و خرگاه و گوشک (= قصر) است و مندیر بمعنی خانه است، امروزه هندوان پرستشگاه برهمنی را

۱۲ - در نلفه بلزند مینو خرد این واژه بهشت درو بشتی آمده

Hilfsbuch des Pehlevi II von Nyberg

- ۱۳

Upsala 1931 S. 49

مندیر نامند. ۱۴

از اوستا و پهلوی گذشته باز از میهن در جاهای دیگر نام و نشانی
بجاست .

نظر بمعنی آنکه گفتیم بمعنی جایگاه و خان و مان است بسا از
شهرهای ایران زمین با آن ترکیب یافته چنانک امروزه آباد یا آبادیه در
بسیاری از نامهای مرکب قری و محال دیده میشود از آنهاست خمین که
بگفته حمزه اصفهانی شهری بوده زیبا و شگفت آمیز در رستاق تیمره در
اصفهان ، همای چهر آزاد دختر بهمن آنرا ساخت و اسکندر آنرا ویران
کرد^{۱۰} کاری بارزش تاریخی این خبر نداریم همینقدر باید یادداشت که
همای را نویسندگان ایرانی و عرب قرون وسطی خمای هم نوشته اند
در تاریخ قم که در سال ۳۲۸ تالیف شده نیز خمین بادشده همان
است که امروزه خمین نامند .

ابو حنیفه دینوری مفصلاً از جنگ بهرام گور (۴۲۰ - ۴۳۸
میلادی) با خاقان ترکها که هیتالها مراد است سخن داشته مینویسد که
چگونه ایرانیان حیلۀ جنگی بکار برده بخیکهای خشک سنگریزه کرده بگردن
هفت هزار کره اسب آویختند و آنها را بلسکرگاه دشمن رها کردند از
صدای آنها دشمن بهراس افتاده از بیکار روی بر تافتند و این شکست ترکها

۱۴ - Neryosangh's sanskrit version of the Hôṃ yast
(yasna 9- 11) by Unvala vienna

1924 p 59 and p 154 N. 626 prāsāda , mandira

۱۵ - سنی ملوک الارض و الانبیاء چاپ برلین ص ۲۸ و نگاه کنید به -

A Catalogue of the provincial Capitals of
Erânshar by Markwart Roma 1931 p 95

(هیتالها) در کشمیهن بود. ۱۶

ابن خرداد به درجائی از کتابش 'کشاهن و درجای دیگر' کشمیهن
یاد کرده میگوید از مرو تا کشمیهن پنج فرسخ است ۱۷ همچنین یعقوبی
کشاهن نوشته است ۱۸

یاقوت در معجم البلدان از در کشمیهن نزدیک مرو یاد کرده مینویسد:
پیش از این سرزمین آباد و پر جمعیت بود ریک آنرا ویران کرد این کشمیهن
که ابن خرداد به آن را قره بزرگی تعریف کرده زادبوم قوم کس یا کوشان
است ۱۹

فردوسی نیز در شاهنامه چهار بار از کشمیهن یاد کرده یکبار در هنگام
لشکر کشی سو فرای مرزبان سیستان در روزگار بلاش ساسانی در نبرد خاقان
(پادشاه هیتال) خوشنواز :

بکشمیهن آورد چندان سپاه که خورشید بر چرخ گم کرده راه
و سه بار در هنگام تاختن بهرام گور بر لشکر خاقان و گرفتار کردش :
بتدبیر نخجیر کشمیهن است که دستور او زشت اهریمن است
درجای دیگر گوید :

بکشمیهن آمد بهنگام روز که بر زد سر از کوه گینی فروز
باز گوید :

سپهد ز کشمیهن آمد بهرو شد از تاختن باد پابان چوغرو ۲۰

۱۶ - الاخبار الطوال ص ۵۸

۱۷ - المسالك والممالك چاپ لیهن ص ۲۵ و ص ۲۰۲

۱۸ - نگاه به Tabari übersetzt von Nöldeke S. 101 N.2

۱۹ - نگاه به Erânshahr von Marquart S. 48 - 50

۲۰ - نگاه بدومین جلد بتهن گزارش نگارنده ص ۲۴۵ - ۲۴۶

باز باقوت در معجم البلدان از دو شهر دیگر ایران زمین نام میبرد که در آنها واژه اوستائی مثنی بهتریجا مانده است باین معنی که «ته» اوستائی به ت تبدیل یافته است یکی از آن شهرها خشمین است که باقوت گمان کرده در خوارزم (خیوه کنونی) باشد و دیگر ارخمین است از ترکیب این دو نام پیداست که نخستین خوش میهن و دومی ارخشیر یا اردشیر میهن است حمدالله مستوفی در تذهة القلوب ارخشمین یاد کرده است^{۲۱} ارخمین نیز در خوارزم است همان سرزمینی که در روزگار آن بسیار کهن زیستگاه ایرانیان بود^{۲۲}

باقوت خود شهر ارخمین را یکسال و اندی پیش از تاخت و تاز تار بخوارزم در ماه شوال ۶۱۶ هجری دیده و آن را شهری بر بالای ولایت خوارزم دانسته مینویسد:

شهر است آباد بازار بسیار و نعمت فراوان دارد، آبادتر و پر جمعیت تر از نصیبین است از ارخمین تاجر جانیه پایتخت خوارزم سه روز راه است من با آنجا از ناحیهٔ مرو رسیدم پس از آنکه در راه برهای سخت دچار شدیم ورود جیحون، بر کشتی که من در آن بودم از بیخ فرود شده بود آنچه آن که تردید بود من و همراهانم جان بسپاریم تا اینکه خداوند گناهی بخشید و بخشی رسیدیم برف و سرما با اندازه ای سخت بود که بزبان بیاید.

باقوت ده فرد شعر که بیادگار بردیوار کاروانسرای ارخمین نوشته نیز در معجم البلدان یاد کرده است. در کتاب حدود العالم که سال ۳۷۲ هجری نوشته شده در سخن از سرزمینهای ماوراءالنهر در جزء شهر

۲۱ - تذهة القلوب چاپ لبنان ص ۲۵۸

۲۲ - نگاه بقالة ایران و بیج نخستین جلد بنا گزارش نگارنده

های خوارزم مینوسد: خشمین شهر کیست جای بازرگانان و خواسته بسیار است .

همچنین خرمین (= خورشید مین) نام قریه‌ایست در بخارا نزدیک قریه افشنه چنانکه ابن خلکان مینوسد عبدالله پدر ابن سینا در خرمین دختری را نامزد بستاره از اهالی قریه افشنه بزنی برگزید از این زن شیخ ابوعلی ابن سینا متولد شد .

دیگر از نام شهرهای ایران که بهیشت پهلوی و فارسی بما رسیده میهنه است در حدود العالم گوید :

میهنه شهر کیست از حدود باورد و اندر میان بیابان نهاده^{۲۳} در خراسان میهنه در حدود باورد یا ایورد زاد وبوم عارف ابوسعید معروف است .

کتاب اسرار التوحید که در حدود ۵۹۹ هجری در مقامات الشیخ ابی سعید تألیف شده ، نویسنده آن محمد بن المنور المیهنی از همانجاست این چند فقره از نامهای شهرهای ایران از برای نمونه و نمودن رواج واژه میهن است در پارینه ، یقین داریم در تحقیق بیشتر ، بیشتر باین گونه نامها خواهیم برخورد و بسا در نامهای محال کنونی ایران ، با کما بیش تعریف واژه میهن را خواهیم یافت .

اما میهن در ادبیات ما : لغت فرس اسدی که کهنترین فرهنگ است میهن را چنین یاد کرده :

خانمان و وطن و زاد و خویش و گروهی گویند اهل بیت بود
عنصری گوید :

بدل گفت اگر جنگجویی کنم بیکار او سرخروئی کنم
بگریند مردوده و میهنم کی بی سر بینند خسته تنم
در نسخه بدلهای فرس اسدی آمده : میهن خان و مان و وطن بود :
میهن جای باشد و خان و مان و زاد و بوم و خویش : میهن خان و مان و
جای زاد بود ۱۴

پس از لغت اسدی فرهنگ جهانگیری در خور یاد کردن است در
این فرهنگ آمده میهن با اول مفتوح خانه را گویند حکیم فردوسی راست :
ز بهر یکی بار گم بوده را بر انداختم میهن و دوده را
حکیم اسدی راست :

چو آمد بر میهن و خان خویش ببردش بعد لابه مهمان خویش
در فرهنگ های دیگر چون فرهنگ سروری و برهان قاطع و برهان
جامع و انجمن آرا و اژه میهن بمعنی خان و مان و جای آرامگاه و بنگاه
و زادگاه و زاد و بوم است .

اما معانی دیگر که افزوده اند بنیادی ندارد چون بیشتر فرهنگ
نویسان ماکم مایه بودند و راهی برسیدن ریشه و بن لغتی نداشتند در هر جا
از اشعار قدما که لغتی یافتند بحس معنایی از برای آن ساختند و بسا
این حدسها باندازه ای خام و نارساست که مفهوم کلمه با مفهوم جمله و
کلام ربطی ندارد .

در فرهنگهای متأخر که نام بردیم از شمس فخری در باره واژه
میهن این شعر بگواه آورده شده :
جهانیان را یک ذره از عنایت تو به از هزار عقار و قبیله و میهن

نمس فخری نویسنده معیار جمالی در نیمه قرن هفتم هجری قمری
میزبسته غالباً اشعار سست خود را شاهد لغت بی نام و نشانی آورده آنچه آن
که گواه معتبری نیست اما در مورد میهن اعتبار او را نویسندگان دیگر ضمانت
کرده اند.

در شاهنامه چهار بار بواژه میهن بر میخوریم یکی همان است که در
فرهنگ جهانگیری بگواه آورده شده سه نای دیگرش این است:

اگر دورم از میهن و جای خویش مرا بار ایزد بهر کار بیش
در جای دیگر گوید:

که شاه جهان است مهمان تو بدین بینوا میهن و مان تو
باز در جای دیگر گوید:

که چون تو برین جای مهمان رسد بدین بینوا میهن و مان رسد
گفتیم در لغت فرس اسدی میهن بمعنی خالمان و وطن گرفته شده . شاید
همین معنی سبب شده باشد که در چند سال پیش ازین میهن را بجای وطن
برگزیده باشند اما چنانکه میدانیم خود کلمه وطن اصلاً معنی پاتری
Patrie فرانسه نداشت در همین چند سال اخیر باین معنی گرفته شده
است دایره مفهوم آن مانند میهن بسیار تنگتر از مفهوم کنونی آن است
تاج العروس مینویسد: وطن منزل الإقامة من الانسان و مرتبط البقر
والغنم یعنی وطن جایگاه مردمان و آخور گاو و گوسفند است؛ وطن
یعنی جای دادن همچنین زمخشری در مقدمه الادب مینویسد؛ موطن
جای آمدن؛ وطن ربيع، منزل، اوطن المكان و این گرفت جای را مقیم
شد بجای؛ وطن البلد و وطن ساخت شهر را و غیره بهر قاموسی که رجوع
کنیم همین معنی را خواهیم دید و جز از این معنی دیگر ندارد.

در قرآن هم که یکبار مواطن جمع مواطن در سوره توبه در آیه ۲۵ آمده بهمین معنی است. این لغت را که نویسندگان ایرانی در نظم و نثر فارسی بکار برده اند نیز بمعنی خان و مان و سرای گرفته اند چنانکه ناصر خسرو در نکوهش دهر گوید:

روز و شب را دهر جلی ساخته است کشت خواهده آن بدین پیسه رسن
خویشتن دارای جوان زین پیر دهر تات نفریبد بفر این پیر زن
من ندیدم گنده پیری این چنین مرگ ریس و شر با فوهر کترن
نیستش کار ای برادر روز و شب جز که خالی کردن از شوبان وطن
بیشک روزیکه سعدی میسروده:

خوشا نفرج نوروز خاصه در شیراز که بر کند دل مرد مسافر از وطنش
هرگز در اندیشه وی معنی ساختگی امروزه وطن نه یکنشت در
زبانهای اروپائیا نیز لغاتی که از برای مفهوم کنونی وطن دارند اصلاً
چنین وسعتی نداشتند:

پاتری در زبان فرانسه از لاتینی پاتریه آمده که از کلمه پاتر
(- پدر) گرفته شده است یعنی دودمان بدری فاتر لاند آلمانی و مائرنلد
انگلیسی ناگزیر از روی پاتریه لاتینی و متروپولیس (شهر مادری)
یونانی ساخته شده اند^{۲۰} مفهوم اصلی پاتریه و متروپولیس آنهمه وسعت
نداشته که بر سراسر مرزوبومی اطلاق شود.

چون چنین است ما هم میتوانیم سراسر ایران را خانه بزرگ
مشترک دانسته میهن خودمان بدانیم یا دودمان پدران و مادران و کاشانه

۲۰ - pater , patria = پتر
metropolis , motherland , vaterland

نیابگان بیگفتگو بلقت وطن که بمعنی آغل و آخور است برتری دارد
زنده کردن اینگونه واژه های کهن سال که در طی هزاران سال در جزء
نماز و سرودهای مینوی در سر زبانهای نیابگان دلیر و یارسای ما بوده مایه
خشنودی مزدا و روان جاودانی ایران است.

